هو العلیم

حقیقت معنای عبودیت و چگونگی تحقق آن در وجود انسان

شرح حدیث عنوان بصری ـ مالکیت حقیقی و اعتباری ـ جلسه ۴۱

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
وصلّی الله عَلی سَیّدنا و نَبیّنا ابی‌القاسم محمّد
و علی آله الطّیّبین الطّاهرین سیَّما بقیّة الله فی الأرَضین
أرواحنا لتُراب مَقدمه الفداء

قلتُ: یا أباعبدالله! ما حَقیقةُ العُبودیَّة؟ قال: **ثَلاثةُ أشیاءَ: أنْ لا یرَی العَبدُ لِنَفسِه فیما خَوَّلَهُ اللهُ مِلکًا، لأنَّ العَبیدَ لا یکونُ لَهم مِلکٌ، یرونَ المالَ مالَ اللهِ یضَعونَه حیثُ أمَرَهُم اللهُ به، و لا یدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبیرًا، و جُملةُ اشتِغالهِ فیما أمَرَهُ تَعالی بِهِ و نَهاهُ عَنه.**

عنوان به امام صادق علیه‌السّلام عرضه می‌دارد: ای اباعبداللَه حقیقت عبودیت چیست؟ چگونه یک شخص می‌تواند عبد باشد؟ بنده خدا باشد؟ واقعاً عبد باشد نه ادّعائاً چون عرض کردیم که خیلی از اوقات برای خود ما هم پیش می‌آید که بین واقعیت و بین مجاز برای ما خلط می‌شود، اشتباه می‌شود. تصوّراتی برای ما پیدا می‌شود امّا وقتی که به آن واقعیت می‌رسیم و در یک واقعیتی قرار می‌گیریم عکس العمل ما با مدّعای ما دوتاست. می‌گوئیم: آقا ما از خود چیزی نداریم، اختیار دارید این مطالبی که شما برای ما می‌فرمائید ما لایق نیستیم شکسته نفسی می‌کنیم به اصطلاح قابل این مطالب نیستیم حالا اگر آن شخص بیاید از این تعارفات دست بردارد یک دفعه می‌گوئیم چه طور شد؟ تا حالا این اینجوری با ما صحبت می‌کرد حالا از این القاب و آداب و یال و کوپالها و در زمان سابق این امرای ارتش و اینها از این چیزها زیاد داشتند از این آهنهایی که اینجاهایشان می‌گذارند و نمی‌دانم چُدن بود؟ نمی‌دانم حالا جنسش چی بود؟ زرد و قرمز و بنفش و طناب و یک چیزهایی آویزان می‌کردند و این چیزها و اگر یکی از اینها از دنیا می‌رفت .... در این مسجد مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یکی از مصائب ایشان ابتلاء به این گونه مجالس بود. چون موقعیت مسجد قائم موقعیت خوبی بود اغلب‌اینها می‌آمدند و مجالس فاتحه‌شان را توی همان مسجد قائم می‌خواستند بگذارند بالإجبار. ایشان هم مخالفت می‌کردند علی‌ای‌حال نمی‌توانستند دیگر واقعاً در مقابل اینها بایستند بالأخره می‌گفتند: اگر قبول نکنی درِ منزل را می‌بندیم. حتّی یک شب یادم است که می‌خواستند یکی از مرده‌هایشان را بیاورند، امیر بود، امیر ارتش بود و آن خادم مسجد بنده خدا طبق دستور آقا مخالفت می‌کرد که مرده‌شان را توی مسجد نگذارند. إتفاقاً ظاهراً در آن زمان رئیس اطّلاعات، رئیس ساواک ایران همین بختیار بود، سپهبُد بختیار بود که آن رئیس اطّلاعات بود. آن آمد و یک سیلی محکم به گوش همین خادم مسجد زد و فرستاد دنبال آن شخصی که متولّی این مسجد بود خدا رحمتش کند از دنیا رفته و آن هم دفترش یک چند حجره پایین‌تر دم آن چهار راه سید علی

بود دفتری که ایشان داشت. آن آمد و ایشان هم همین آقای بختیار گوشش را گرفت و گفت: مثل این که زندان برایت جای خوبی است، مثل این که آنجا یک چند روزی آنجا ... و آن هم البتّه یک جوابی به او داد ولی علی ای حال آنها کار خودشان را کردند و اینها می‌آوردند جنازه‌هایشان را توی مسجد می‌گذاشتند تا فردا بیایند از مسجد قائم تشییع کنند آن هم با موسیقی با همین طبل و دُهُل و از این شیپورها و که تمام اینها حرام است و با اینها می‌آمدند تشییع می‌کردند و مسجد شده بود محل ارتباط و رفت و آمد اینگونه آقایان، همه افراد کراواتی و ریش تراش اهل هر گونه فسق و فجور و حتّی در بعضی از اوقات افراد معلوم الحال را می‌خواستند بیاورند در مسجد، خیلی اوضاعی بود، آن موقع خیلی مسائلی بود و ایشان هم دیگر کاری از دستشان برنمی‌آمد، واقعاً دیگر نمی‌توانستند کاری انجام بدهند. حالا این یک طرف بعد حالا می‌خواستند مجلس فاتحه هم بگذارند آن وقت مجلس فاتحه هم که می‌گذاشتند گاهی اوقات با نماز تَلاقی می‌کرد، با نماز مغرب و عشاء تلاقی می‌کرد و اوضاعی بود خلاصه و یک کسی هم دعوت می‌کردند می‌رود بالای منبر، منبر رسول خدا که باید فقط کلام رسول خدا و امام صادق علیه‌السّلام بالای این منبر گفته بشود از اوّل تا آخر مدح و ثنای این آدم معلوم الحال؛ نمی‌دانم قپّه چه قدر داشت، پالان ...، چی می‌گویند؟ پاگون؟ فرقی نمی‌کند یکیست. پالان چند تا داشت، پاگون چند تا داشت، نمی‌دانم از این ...، کلاهش چند متر بود، من خودم می‌شنیدم این مطالب را که خدمتتان ...، دوستان ما آقای حقیقت اینجا الآن هستند ایشان هم در جریان بودند از رفقای ما در آن زمان که واقعاً چه زمانی بود، چه زمان اختناقی بود و چه زمان سیاهی بود. علی کلّ حال تمام این منبر یک ساعت این آقای آخوند به مدح و ثنا و تمجید و درجات و دَرَکات این شخص می‌گذشت و اگر یک مقداری کم می‌گفت مورد اعتراض واقع می‌شد و چه می‌شد و چه می‌شد. این شده بود مساجد آن زمان و خُطبای آن زمان که از این منبر رسول خدا و از این پله‌ها برای ارتقاء کثرات و شهوات و اهواء خودشان اینها استفاده می‌کردند. البتّه این قضیه هر وقت باشد و هر زمان هم باشد که باطل است. این نحوه بود.

حالا انسان باید همیشه خودش را محک بزند و از آن عالم تخیلاتی که در او گرفتار است و مخفی است، و در زوایای نفس او اینها قایم شده، پنهان شده، انسان بر آنها خود را محک بزند و ملاک قرار بدهد و ببیند که تا چه قدر نسبت به آنها حسّاس است، تا چه قدر نسبت به آنها مسأله دارد، تا چه قدر نسبت به آنها گرفتار است.

عنوان از امام علیه‌السّلام سؤال می‌کند که حقیقت عبودیت چیست؟ حقیقت عبودیت نه آن عبودیت مجازی که همه ما می‌گوئیم عبدیم، همه ما می‌گوئیم مسلمانیم، همه ما می‌گوئیم شیعه هستیم. واقعاً آن عبودیتی که خدای متعال از این عبودیت راضی باشد. آن چیه؟ چه قضیه‌ای است؟ چه پدیده‌ای باید در انسان به وجود بیاید، به وجود بیاید نه این که بگوید، به وجود بیاید، چه پدیده‌ای باید در انسان به وجود بیاید که خود به خود

عبد خواهد شد؟ خود به خود آن بنده خدا خواهد شد، بنده حقیقی خدا خواهد شد؟ أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بعد از جنگ نهروان خطبه می‌خواندند درمسجد صحبت می‌کردند. یک قضیه‌ای پیش آمد و اصحاب یک متوجّه یک مسأله‌ای شدند، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حالا ضرورتی ندارد راجع به آن ... یک مطلبی را وقتی دیدند افراد که نشسته‌اند آنها افراد مختلفی بودند دیگر هر کدام یک سطحی داشتند، حضرت یک مطلبی را فرمودند: بعضی از این خوارج که نشسته بودند پای منبر حضرت بلند شد گفت که: **قاتَلَهُ اللَه ما أفْقَهَه!** «خدا بکشد این مرد را! عجب آدم بافهمی است» اینها امیرالمؤمنین را اصلًا کافر می‌دانستند دیگر، از دین برگشته می‌دانستند. بلند شد و گفت. اصحاب و افرادی که آنجا بودند خیلی ناراحت شدند این دارد به امیر مسلمین به حاکم مسلمین دارد میگوید: **قاتَلَهُ اللَه ما أفقَهه!** عجب آدم بافهمی است که در مقابل یک همچنین پدیده این مطلب را گفت، این عکس العمل را نشان داد. حضرت فرمودند: **رُوَیْداً! رُوَیْداً!** «صبر کنید! صبر کنید!» کاریش نداشته باشید، کاریش نداشته باشید، یک کلامیست گفته، یک حرفیست که زده، کلامی است که از دهانش خارج شده، به این مضامین و به این ...، چه کارش دارید؟ حالا گفته، این حرف را زده. ببینید! این امیرالمؤمنین است؛ این را می‌گویند عبد. یا فرض کنید که سلمان دارد یک جا رد می‌شود یک شخص برمی‌دارد می‌گوید: ای کلب! ای سگ! حالا سلمان حاکم مدائن اینهم همین طوری انگار نه انگار شنیده یا نشنیده برمی‌گردد می‌گوید که: اگر از صراط رد شدم از پل صراط رد شدم من از سگ بهترم، اگر رد نشدم سگ از من بهتر است. راهش را می‌کشد می‌رود. این پدیده در او تحقّق یافته، نه می‌زند، نه زندان می‌اندازه، نه قانون اعدام هم برایش جعل می‌کند حالا به حاکم مسلمین اهانت کرده. امّا چیه؟ یک حرفی می‌زند و یک چیزی هم رد می‌شود می‌رود. این حقیقت عبودیت در او تحقّق پیدا کرده این شده عبد، سلمان شده عبد و خیلی کار دارد، خیلی، عرض می‌کنم به حرف نیست. زمانی بود من به یک شخصی حُسن ظنّ داشتم یکی از ان‌شاءاللَه این مطلب را بیان می‌کنیم یکی از بزرگترین آفتهای سالک حُسن ظنّ بی‌جای نسبت به شخص است که انسان نسبت به یک شخصی حسن ظنّ بی‌جا داشته باشد، این خیلی آفت، آفت بزرگیست و از بسیاری از درجات او را مانع می‌شود و بسیاری از مطالب را از او سلب می‌کند، حسن ظنّ بی‌جا. انسان همیشه باید در ظنّش و در حسن ظنّش به افراد باید جانب اعتدال را در پیش بگیرد. همان طوری که پیغمبر اکرم فرمودند: اگر صلاح بر اهل زمانی غلبه کرد آنگاه سوء ظنّ به افراد خلاف است و اگر فساد بر اهل زمانی غلبه کرد حسن ظنّ به افراد خلاف است. این ملاکی را که به انسان می‌دهد این است که انسان باید درست حسن ظنّ داشته باشد نه غلط. بعضی‌ها هستند همیشه می‌خواهند با همان فکر ابتدائی با افراد برخورد کنند و بعد مبانی را روی این قرار بدهند؛ یعنی نه تنها این ارتباط با افراد و حسن ظنّی که نسبت به افراد دارند در یک محدوده خاصّی تمام می‌شود، نه، بر این اساس مبنا قرار می‌دهند، بر این اساس مطالبی را بار می‌کنند، بر این اساس مسائل مهمّی را در اختیار او قرار می‌دهند.

اینجا دیگر مسأله مسأله حسن ظنّ نیست، اینجا باختن است و اینجا ابطال عمر و ابطال حیات است. صحیح نیست که انسان نسبت به هر قضیه‌ای یک نوع‌عمل کند. یک وقتی شما می‌روید در یک مسجدی و می‌خواهید یک نمازی پشت سر امام جماعت بخوانید و بعد هم بروید پی کارتان، بگوئید انشاءاللَه عادل است و تمام ولی یک وقتی می‌خواهید بروید از این امام جماعت تقلید کنید، دیگر نمی‌توانید بگوئید انشاءاللَه عادل است و تمام. پدرتان باید دربیاید تا بفهمید اولًا این عالم است، یک، و بیش از آن مقدار باید در بیاید تا بفهمید این تقوی دارد و بتوانید تشخیص بدهید این از هوی گذشته. همین جوری این آدم خوبیست، آقا! ازش تقلید کن، آدم خوبیست ازش تبعیت کن، این آدم، آدم خوبیست چیزی ندیدیم. ما هم یک وقتی به این مسأله مبتلا بودیم نسبت به یک شخصی حسن ظنّ داشتیم، شخص هم معروف است البتّه الآن دیگر حیات ندارد و ما یک وقت راجع به این شخص در خدمت یکی از بزرگان مرحوم آقای حدّاد ذکری به میان آمد که فلان شخص ...، و یک ذکری به میان آمد که ...؛ من توقّع داشتم که حالا آقای حدّاد بر اساس همان حُسن ظنّی که ما نسبت به قضیه داریم ایشان بیایند و از این شخص تعریف کنند و بگویند بله .... مرحوم آقای حدّاد در مقام تعریف خیلی مختصر صحبت می‌کردند یعنی فرض کنید که در یک جمله پنج کلمه‌ای، شش کلمه‌ای مطلبشان را نسبت به یک نفری می‌گفتند و می‌رفتند و دیگر هی عبارات متعدّد و کلمات متعددّی نمی‌آوردند در صحبتشان. تا یک همچنین ذکری به میان آمد ایشان سری تکان دادند: عجب نفس کافری دارد؛ گفتند و رفتند. اصلًا ما همین‌طور ماندیم که این شخصی را که این قدر ما رویش سرمایه گذاشته بودیم، چقدر مسأله عجیب است و ایشان برای ما این مطلب را گفتند دیگر و الّا که مسأله .... همین دیگر، دیگر حرف دیگری هم نزدند و چیز کردند خیلی آهسته. ببینید! مطلب چه قدر مهّم است. حالا اگر البتّه ما کاری نکردیم فرض کنید که نه از آن شخص تقلید کردیم، البتّه یک شخص عادی بود، به اصطلاح نه این که، فرد عادی بود، به اصطلاح در سِلک چیزی نبود ولی بالآخره ما با او ذهن خودمان آن سال تقریباً من شانزده، هفده سالم بود با آن ذهنیت خودمان و با آن چیز خودمان می‌خواستیم برویم پیش او و از او استفاده کنیم و مثلًا تصوّر می‌کردیم که حالا اگر یک وقتی من باب مثال دستمان به مثل آقای حدّادی نرسید حالا می‌توانیم فرض کنید برویم پیش این. یک مرتبه مانند کوه این مسأله و از آن طرف هم به ایشان اعتماد داشتیم، اعتمادی که اصلًا ما فوق اعتماد، یعنی مسأله نسبت به ایشان تمام. این مطلب را ایشان برای این می‌خواستند بگویند که این قدر تو به افراد اعتماد نکن بر اساس یک ظاهر صالحی دارد و بعد از حدود بیست سال برای من روشن شد که این حرف ایشان در آن زمان چه بوده و این عجب آدمی بوده، عجب کسی بوده. آقا خیلی عجیب است شیطان وقتی که می‌خواهد وارد باشد خیلی مشکل است، یک مرتبه انسان می‌بیند سالها این همین طور با شخصی می‌گذرانده و بعد این اصلًا کی از آب درآمده است این چه شخصی از آب درآمده است، چه طوری بوده است.

امام علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند: حقیقت عبودیت در سه چیز است؛ أنْ لا یرَی العَبدُ لِنَفسِه فیما خَوَّلَهُ اللهَ مِلکًا. **اوّل اینکه بنده خدا آن شخصیست که در نفسش، در آنچه که خدا به او إعطاء کرده، خَوّلَ به معنای إعطاء، امانت، عاریه، مِلکی را نسبت به آن چه را که خدا به او داده مِلکی را احساس نمی‌کند.** لأنَّ العَبیدَ لا یکونُ لَهم مِلکٌ. «**بندگان، آنها مالک چیزی نیستند، ملک چیزی را ندارند**» یرونَ المالَ مالَ اللهَ یضَعونَه حیثُ أمَرَهُم اللهَ به «**این بندگان خدا، اینها مال را مال خدا می‌دانند، در هر جایی او را صرف می‌کنند و قرار می‌دهند که خدا بهشان امر کند**» **این یک، دوّم**: ولا یدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبیرًا «**بنده آن کسی است که برای خودش تدبیر نمی‌کند**» **چون اصلًا تدبیر بنده درست است؟ تدبیر کند من بیایم این کار را کنم، این کار را کنم، شش ماه دیگر این کار را کنم، مولایش می‌گوید دو ماه دیگر از این شهر بلند می‌شود به شهر دیگر می‌رود، اصلًا تدبیر معنا ندارد. البتّه این مطالب را انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد، توفیق لقای اخوان دست بدهد انشاءاللَه در آتیه این مطالب ذکر می‌شود و کیفیت تدبیر.** وجُملةُ اشتِغالهِ فیما أمَرَهُ تَعالی بِهِ و نَهاهُ عَنه. «**آنچه که در مخیله او می‌گذرد فقط یک مسأله است و آن این که آن چرا که خدا به او امر کرده است انجام بدهد و آن چه را که نهی کرده ترک کند**»

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار *** چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم[1]

فقط یک مسأله در ذهن او می‌گذرد و او این است. واقعاً آدم نمی‌داند به این کلمات امام صادق چی بگوید؟ واقعاً بگوید اعجاز است، بگوید ...، واقعاً نمی‌داند اصلًا چه اسمی بگذارد.

حالا می‌رویم سراغ فقره اولی و مطلب اوّل که امام علیه‌السّلام می‌فرماید: **أنْ لا یرَی العَبدُ لِنَفسِه فیما خَوَّلَهُ اللهَ مِلکًا، لأنَّ العَبیدَ لا یکونُ لَهم مِلکٌ.** اینکه بنده هیچ ملکی را و تملّکی را و تعلّقی را نسبت به آنچه که خدا به او به عنوان عاریه داده احساس نکند. یک بحثی است در فلسفه به نحو اجمال عرض می‌کنم و رد می‌شوم و آن این است که هر چه در عالم اعتباریات وجود دارد باید برگشتش به یک امر حقیقی باشد و انتزاعش از یک امر حقیقی باشد. آن چه را که ما در عالم اعتباریات بهش توجّه می‌کنیم و او را به حساب می‌آوریم این عالم اعتباری باید مَنشأ و مسأله اعتباری از یک امر حقیقی باشد. فرض کنید که یکی از مسائل اعتباری مسأله مثلًا ریاست و مرئوسیت است. یکی از قضایای اعتباریست دیگر. چند نفر جمع می‌شوند و یک نفر را رئیس خودشان قرار می‌دهند، مسئول سازمانی قرار می‌دهند، مسئول خودشان قرار می‌دهند یا فرض کنید که من باب مثال یک مسافرتی می‌روند چند نفر می‌گویند که: آقا! اگر مسائل به مشورت و اینها می‌گذرد اگر قرار شد که اختلافی باشد در نهایت امر رأی، رأی فلانی را و مسأله خاتمه پیدا می‌کند. این را می‌گویند ریاست و آن را هم

[1] دیوان حافظ

می‌گویند مرئوسیت. این یک مسأله اعتباریست. در مسائل اعتباری حقیقت قضیه اصلًا اعتباریست یعنی مردم می‌آیند و یک نفر را فرض کنید که انتخاب می‌کنند به مجلس می‌فرستند. این یک قضیه اعتباریست دیگر، اگر این شخص را انتخاب نکند او هم به مجلس نمی‌رود. البتّه در زمان سابق چرا، آن رأیها از قبل تعیین شده بود و در زمان همان حکومت سابق و شاه و اینها و مردم در آنجا دیگر یک بازیچه‌ای بیش نبودند دیگر. می‌گفتند که: باید ببینیم از تَه صندوق چی درمی‌آید آنهایی که رویش است آنها هیچ ملاک نیست، از آن زیر باید ببینیم قضیه چی می‌شود. این طور می‌گفتند، نمی‌دانم. و اگر انتخاب نکنند شخص انتخاب نمی‌شود انتخاب نمی‌شود. حالا اگر این نماینده علّامه بحرالعلوم باشد اگر مردم انتخابش نکنند هیچ انتخاب نمی‌شود باید تو منزلش بنشیند اگر هم یک آدم معروف و معروفه‌ای باشد باز هم اگر مردم انتخابش کنند به نمایندگی می‌رسد. علی ای حال مسأله اعتبارات ما این مقدار ارزش دارد که عرض کردم خدمتتان و انتخاب مردم هم بر اساس چیه؟ بینش آنها و بر اساس مدرکات آنهاست. با یک عکس، شب رأی آقا برمی‌گردد به آن انتخاب می‌کند. اینطور نیست؟ این که ما داریم می‌بینیم دیگر، هر کی عکسش بیشتر باشد مردم او را انتخاب می‌کنند و ما باید در اینجا ببینیم واقعاً سطح فکر ما چه قدر است، میزان‌ارزش ما چه قدر است؟ چه قدر حقیقت در ما وجود دارد؟ چه قدر واقعیت وجود دارد؟ در این انتخابات شما دیدید دیگر، در این مسائل گذشته، چه قدر مخارج برای این عکس‌هایی که زدند، چه مصارفی برای اینها، اینها مال چیه؟ مال چیه اینها؟ اگر اینها صرف در امور خیریه می‌شد، چه می‌شد؟ صرف در احداث مدارس و بالا بردن سطح دانش و علم و فنّ این مملکت می‌شد واقعاً چه می‌شد؟ ولی تمام اینها کاغذ شد و بعد از کاغذ هم پاره شد و به جوی ریخته شد. این است دیگر، این که دیگر از خودم درنمی‌آورم دیگر خودتان دارید می‌بینید دیگر. این می‌شود چی؟ این می‌شود اعتبار. میلیاردها خرج می‌کند و بعد می‌گویند: آقا انتخاب نشدی. هیچی برو پی کارت. یعنی میلیاردها تومان همه آتیش زده شد، آتش زده شد، معنای قضیه این است. باز هم می‌گوئیم حکومت علی. میلیاردها صرف می‌کنیم، بودجه خرج می‌کنیم، چه می‌کنیم، چه می‌کنیم، ولی همه اینها بر اساس اعتبار است، یعنی چه؟ یعنی دل بخواهی است. بر اساس واقعیت نیست، بر اساس اعتبار است، بر اساس ظاهر دلپسند و دلپذیر است، بر اساس جذابیت‌های ظاهریست، بر اساس بوق و کرناست، بر اساس تبلیغات است. آدم عاقل، دنیا اگر تبلیغات کند از جای خودش تکان نمی‌خورد، دنیا اگر تبلیغات کند، دنیا اگر یک مسأله‌ای را بگوید، تمام این حرف‌ها را می‌گذارد کنار با خودش فکر می‌کند مسأله از چه قرار است. در و دیوار اگر عکس بشود، تمام بیست و چهار ساعت رادیو تلویزیون‌تبلیغات از یک شخص باشد، بیایند و بروند، محاضرات داشته باشند و کنفرانس داشته باشند و چه: ال می‌کنیم، بِل می‌کنیم که یکی‌اش را هم نمی‌کنند و نکردند چه می‌کنیم چه ...، تمام اینها اگر باشد، این سر جایش وا می‌ایستد؛ می‌گوید: ما گول این نه تلویزیونتان را می‌خوریم، نه رادیوتان را می‌خوریم،

نه عکس روزنامه‌تان را می‌خوریم، نه شایعات ... هیچی هیچی. بشناسیم بهش رأی می‌دهیم، نشناسیم رأی نمی‌دهیم. این آدم، آدم عاقل است. حالا چند تا عاقل تو این مملکت داریم؟ این عالم عالم اعتبار است. حالا این شخص را انتخاب می‌کنند، فردا همین مردم یا یک فرد دیگر یا یک مقام دیگری می‌آید این را از این ریاست می‌اندازد، قانونی می‌آید این را می‌اندازد، فردی می‌آید اعمال نفوذ می‌کند و این را می‌اندازد، مردم رأیشان را پس می‌گیرند این را دوباره خلعش می‌کنند و امثال و ذلک، این مطالبی که در اینجا هست. این می‌شود اعتباریه. چرا اعتباریه؟ چون پایدار نیست. امروز یک نحوه است فردا یک نحو دیگر است، ریشه ندارد. متوجّه عرضم می‌شوید چی می‌خواهم عرض کنم؟ اعتبار اصل ندارد، ریشه ندارد، پایه ندارد. «هو» است، فقط «هو»، فقط جنجال، فقط شایعات. دلیلی هم این است یک روز می‌آید، یک روز هم می‌رود. این می‌شود اعتبار. امّا این مسأله اعتباری که مسأله انتخاب است، مسأله ریاست، حالا شخص آمد رئیس شد، رئیس چیه؟ رئیس می‌آید می‌نشیند بر کُرسی آن سازمان، بر کُرسی آن چیز، بر صندلی تکیه می‌دهد، حالی به خود می‌گیرد و چه هست و چه هست. به قول مرحوم آقا رضوان اللّه علیه ایشان وقتی که می‌دیدند بعضی‌ها در این ماشینهای کذا نشسته‌اند می‌آیند از جلوی مردم می‌روند می‌فرمودند: **الی جَهَنَّم وَ بِئسَ المَصیر**. این آقا وقتی که در این نشسته توی این ماشین می‌رود توی آن جهنّم. ظاهرش بنز است، ظاهرش تُشکهای نرم دارد، باطنش چیه؟ قعر جهنّم تا آن ...؛ چرا؟ اگر راست می‌گوئید در ماشین را باز کنید یک سؤال از او کنید، ببینید چه طوری جوابتان را می‌دهد. برو کنار آقا، ماشینها بروند کنار، چرا؟ من می‌خواهم بروم، تو هم مثل یکی از افراد مردم. شش تا جلو می‌روند بوق بزنند، چه کنند، آی چپ رو، آی پس رو، که چه؟ یک آدمی می‌خواهد بیاید رد بشود، یک آدمی که همین غذایی که ما می‌خوریم او هم می‌خورد و کارهایی هم که ما می‌کنیم او هم می‌کند، همین آدم، این آدمی که مثل ما است می‌خواهد بیاید رد بشود؛ کنار بروید، فاصله بگیرید. در زمان سابق این شاهها وقتی که می‌خواستند بیایند بروند یک عدّه‌ای جلو در می‌شدند: دور باش، کور باش، کر باش، از اینها راه می‌انداختند، زن سلطان می‌خواهد بیاید برود مثلًا، چه تحفه‌ای هم بوده حالا، یا خود سلطان می‌خواهد برود، دور باشید، کر باشید، کور باشید، چه باشید و چه باشید. مأمون داشت از یکجایی رد می‌شد با آن کَبکَبه و اینها بچّه‌ها فرار کردند. امام جواد علیه‌السّلام نُه سال ده سال، کوچک بود، همان سر جای خودشان ایستادند. این تعجّب کرد همه رفتند کنار. بعد رفت و دوباره‌برگشت دوباره بچّه‌ها رفتند کنار و چه کار کردند؛ می‌آمدند از همین کر باش و کور باش و از این چیزها باش‌ها خلاصه دوباره امام علیه‌السّلام همان سرجایشان .... بعد گفت: که چرا مثل بقیه بچّه‌ها نرفتی؟ حضرت گفت: من کاری نکرده بودم که بترسم بروم از جای خودم. ببینید! من کاری نکردم که بترسم بروم کنار، راه را هم بر تو نبسته بودم، نه راه را بر تو بسته بودم و نه کاری کرده بودم که از مَآل کار خودم هراس داشته باشم، سرجایم ایستادم. امام جواد علیه‌السّلام می‌خواهد شیعه‌اش این جوری باشد. التفات

کردید؟ این جوری عمل کند در ارتباطات خودش. این قسمی عمل کند. امام باقر علیه‌السّلام فرمود: اگر پنج تا مثل هارون مکّی داشتم بر علیه اینها قیام می‌کردم. یعنی امام باقر پنج تا مثل هارون مکّی نداشت. می‌گوید: نه راه را بر تو بسته‌ام و نه این که کاری انجام داده‌ام که از عاقبت کارم بترسم بروم کنار و فرار کنم از دست تو، سرجایم ایستاده‌ام بیا برو. این شیعه باید شیعه امام جواد علیه‌السّلام باشد، این جور باید بود. آن وقت می‌نشینند در آنجا این جنبه ریاست و جنبه آن استعلاء و استیلاء بر مقدّرات یک مملکت و مقدّرات اینها دیگر خدا می‌داند دیگر، خدا می‌داند. بظاهر بله، نه آقا ما خدمتکاریم، ما برای خدمت آمدیم، ما تشنه چی هستیم و نیستیم و از این کذا و اینها امّا اگر قرار باشد که آن پُست گرفته بشود دیگر هیچ چیزی نیست که نگویند به هم دیگر، هیچ چیز، اگر هم نگویند خواستند موقعیت خودشان را حفظ کنند، خواستند خودشان را نگه دارند.

این جنبه را می‌گویند جنبه ریاست، این جنبه ریاست یک امر اعتباری است امّا این منشأنش یک امر حقیقیست، منشأش، برگشتش به یک امر حقیقیست و آن امر حقیقی حقیقی اعتباری تازه، حالا عرض می‌کنم خدمتتان آن عبارت از این است که انسان بر خودش احساس استیلاء و احساس ریاست می‌کند. الآن شما بر وجود خودتان، بر جسم خودتان، بر افکار خودتان این احساس را ندارید؟ این که دیگر دست کسی نیست. الآن دست خودتان را حرکت می‌دهید، الآن من این لیوان را برمی‌دارم دوباره می‌گذارم روی زمین. این که دیگر نه در اختیار شماست و نه در اختیار کس دیگر در اختیار خودم است. این احساس ریاست بر جسم، بر اعضاء بر افکار، و بر خصوصیات و آثار وجودی انسان، این دیگر امر اعتباری که نیست. یعنی اگر شما اراده بکنید من بردارم اراده نکنید نه این طور نیست. مگر در بعضی از حالات به خصوص. این برگشتش به یک امر چیست؟ به یک امر حقیقی. من فقط یک مثال زدم حالا دیگر این راجع به مِلک هم همین حرف مطرح است. این که عرض کردم این یک امر حقیقی نیست جهتش را إن‌شاءاللَه ذکر می‌کنیم که چرا باز هم این اعتباریست. امّا علی ای حال این احساس ابتداً در انسان هست که اختیار تصرّف در اعضاء و تصرّف در افکار و تصرّف در شؤونات، این دیگر إعطای از جانب کسی دیگر نشده حتّی اگر انسان در بیابان هم باشد اصلًا انسانی هم وجود نداشته باشد، این احساس در وجود او هست این یک احساس احساسی حقیقی‌است. این منشأ می‌شود برای این که سایر مسائل اعتباریه در این عالم بوجود بیاید و این مسائل اعتباری در این دنیا ترتیب اثر بدهند و بنای اجتماع بر همین مسائل اعتباری باشد.

یک مثال دیگر می‌زنم این دیگر مسأله را بهتر روشن کند. ببینید! یکی از مسائل اعتباری در ما مسأله ازدواج است. ازدواج یک قضیه اعتباریست، چرا اعتباریست؟ به خاطر این که مسأله ازدواج عبارت است از ارتباط بین مرد و زن به واسطه اجرای صیغه عقد که آن هم از ناحیه شارع محلّل شده، چه در دین اسلام یا در سایر ادیان. یک عقدی را می‌خوانند و یک تعلّقی بین دو نفر به وجود می‌آید تعلّقی که قبلًا نبوده و الآن آن تعلّق

وجود دارد و این اختصاص فقط به دین اسلام هم ندارد حتّی مثلًا الآن در کلیساها وقتی که آن کشیش دو نفر را زن قرار می‌دهد و شوهر قرار می‌دهد برای هم دست آنها را می‌گیرد در دست این می‌گذارد و بعد می‌گوید: من شما را بر طبق آئین مسیح زن و شوهر قرار دادم و آنها بعد از این احساسی جدیدی در آنها بوجود می‌آید. التفات کردید! که آن احساس، احساس قبل نبوده که این مسأله را بهش مسأله زوجیت می‌گویند. حتّی اگر فرض کنید که چند سال هم یک مرد و زنی به طریق نامشروع فرض کنید که با هم باشند این احساس را ندارند که بعد از اجرای صیغه عقد در آنها پیدا می‌شود. آن احساس، احساس جدیدی است که به این احساس ما می‌گوییم زوجیت و همسری. یعنی آن‌احساس خاصّ، یعنی یک حالت تعلّق و یک حالت ربط بین دو نفس، ربط بین دو شخص حالا ولو این که فرض کنید به مجرّد اجرای صیغه عقد اینها از هم دیگر جدا هم بشوند. یکی در یک شهر زندگی کند آن هم در یک شهر دیگر زندگی کند در آن طرف دنیا، باز این احساس در بین خود آنها وجود دارد، باز این خود را زن او می‌داند و او خود را مرد و همسر برای این می‌داند. امّا این مسأله یک مسأله اعتباریست چرا مسأله اعتباریست؟ چون هیچ گونه پیوندی بین این دو تا نبوده؛ این از این طرف دنیا آمده آن هم از این طرف دنیا آمده اتفاقاً فرض کنید که در یک جایی بوده‌اند با هم آشنا می‌شوند و بعد هم می‌گویند: خیلی خوب حالا که آشنا شدیم پس ادامه بدهیم؟ می‌گویند بسیار خوب ادامه هم بدهیم. این می‌شوند زن و شوهر دیگر. امّا سؤال من در اینجاست آیا شما نسبت به فرزندتان هم همین احساس را دارید؟ یا مادر نسبت به فرزندش هم این احساس را دارد؟ نه، آن دیگر اعتباری نیست، چرا اعتباری نیست؟ تا به حال هیچ وقت شده پدری احساس بکند که با فرزندش بیگانه است و هیچ گونه ارتباطی دیگر بین آنها وجود ندارد؟ امکان ندارد، بله، ممکن است به واسطه بعضی از مسائلی نقاری پیش بیاید، کدورتی پیش بیاید، احساسی بین او پیدا بشود که او موجب جدایی موقّت باشد ولی آن فرزندی و پسر بودن و بنوّت هیچ وقت نمی‌تواند از خودش سلب کند، همیشه در ذهنش هست. می‌گوید: فرزند من است ولی من دیگر نگاهش نمی‌کنم؛ ممکن است. من پسرم را دیگر اعتنایی بهش نمی‌کنم، دیگر نگاه نمی‌کنم یا مادری بگوید: من دیگر این فرض کنید که فرزند را دیگر اعتنا نمی‌کنم یا فرض کنید که پسر بگوید من دیگر اصلًا به این پدر دیگر یا به این مادر دیگر اصلًا توجّه نمی‌کنم و امثال ذلک ولی همیشه در ذهن خود، خود را بالآخره پسر این می‌داند ولو حالا به حسب ظاهر ارتباط نداشته باشند، یا خود را مادر این میداند ولو به حسب ظاهر ارتباط نداشته باشند. چرا مسأله اینطور است؟ و قبلی این طور نبود؟ چون قبلی اعتباری بود ولی این اعتباری نیست، این وجودش از او آمده نمی‌تواند دیگر از خودش جدا کند. فرزند وجودش از پدر است، فرزند وجودش از مادر است، نه فرزند می‌تواند این ارتباط را تا ابد الآباد از خود دفع کند حتّی در مخیله‌اش هم نمی‌آید، بله، ممکن است بگوید: من دیگر تا آخر عمر با این ملاقات نمی‌کنم، ارتباط ندارم، ولی بالآخره خود را پسر این می‌داند. امّا اگر آمدند و بین مرد و زن

آمد طلاق انجام شد، در ابتدای قضیه ممکن است یک نوع هنوز تعلّقی وجود داشته باشد. امّا اگر یک دو سه سالی از این قضیه گذشت و مرد رفت زن گرفت و زن هم رفت شوهر کرد آیا همان علقه‌ای که مرد با فرزندش دارد با این زن دارد؟ نه دیگر تمام شد رفت دیگر، هیچ الآن انگار نه انگار از اوّل چیزی وجود نداشته هیچ چیزی وجود نداشته. این می‌شود چی؟ می‌شود امر اعتباری. البتّه راجع به این قضیه هم مسأله را ما به اجمال گذراندیم امّا آنچه که در اسلام است و حقیقت زوجیت بر آن اساس است بالاتر ازاین است مرد باید خود را از زن و زن خود را از مرد بداند و اصلًا غیر از این چیزی را فکر نکند و باید اصلًا تمام ... به خصوص در مورد زن دستور اسلام این است که آنچه که در ذهن او می‌گذرد فقط اطاعت از مرد باشد و این یک نوع پیوستگی که به هیچ وجه آن پیوستگی قابل برای انفساخ نباشد مگر این که حالا تقدیر و مشیت خدا چیز دیگری اقتضا کند. حالا این مسائل مربوط به ازدواج و اینهاست آن مسأله اوّل می‌شود مسأله حقیقی، مسأله دوّم می‌شود مسأله اعتباری. اعتبار این است که یک روز باشد یک روز نباشد. امروز به این نحو است فردا به نحو دیگری. امّا در مسائل حقیقی دیگر امروز و فردا ندارد به یک منوال همیشه هست. یکی از آن مسائل اعتباری جنبه ملکیت است. الآن من فرض بکنید که مالک این عبا هستم آیا این ملکیت اعتباریست یا حقیقی است؟ همه ما می‌گوئیم حقیقی است دیگر بالآخره ما مالک این عبا هستیم و کسی هم حقّ تصرّف و اینها ندارد. منظور من از مسأله اعتباری نه این که بی‌ارزش بودن آن است. در اجتماع بسیاری از مسائل اجتماعی بلکه نَوَد و چند درصدش بر مسائل اعتباری اصلًا می‌گردد و اجتماع به این مسائل اعتباری ارزش می‌دهد، اسلام ارزش می‌دهد برای این که اجتماع بگردد. اگر قرار باشد فرض بکنید که مسائل اعتباری را انسان لغو و بیهوده و غیر منشأ اثر بداند آن وقت در اجتماع سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، اصلًا چیزی دیگر قابل ... هر کی دیگر تجاوز می‌کند به حقوق دیگری، به نوامیس دیگری، به اعراض‌دیگری و اصلًا قانون برای همین وضع شده که امنیت اجتماع محفوظ بماند تا بتواند رشد اجتماعی در سایه این امنیت رشد اجتماعی و رشد فردی و اگر ما مسائل اعتباری را کنار بگذاریم اصلًا کیان انسان همه بر باد می‌رود، زندگی انسان از بین می‌رود و تمدن انسانی به نابودی این منتهی خواهد شد. منظور ارزش داشتن این مسأله نیست بلکه منظور اصل حقیقت خود قضیه اعتبار و عدم اعتبار است. ببینید! من الآن فرض کنید که نسبت به این عبا احساس مالکیت می‌کنم. آیا این مالکیت یک امر اعتباریست یا امر حقیقیست؟ من واقعاً مالک این عبا هستم و این یک تعلّقی دارد به من که آن تعلّق هیچ وقت از بین نمی‌رود. نه، فردا ممکن است این عبا را به کسی ببخشم، یا این که فردا ممکن است کسی این عبا را ببرد عرض کردم خدمتتان جلسه گذشته، یا این که ممکن است فرض کنید که اصلًا بین ما و بین این عبا فاصله بیفتد ما به رحمت خدا برویم و این هم دیگر جزو اموال عمومی. این مسأله چیست؟ اینها مسأله، مسأله اعتباریست. ما خیال می‌کنیم این قضایا حقیقیست. ما خیال می‌کنیم که نسبت به آن چه را که برای ما خداوند قرار داده ما

نسبت به او استقلال داریم، هر کاری که بخواهیم انجام می‌دهیم، ما خیال می‌کنیم نسبت به افرادی که در زیر دست داریم اختیار تام داریم و هر امر و نهی می‌توانیم بکنیم، ما خیال می‌کنیم که به هر کیفیت ما می‌توانیم.

نمی‌دانم این مطلب را عرض کردم خدمتتان یا نه؟ یک روز در خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه بودیم، بله، در خدمت ایشان بودم و شخص دیگری هم بود راجع به کیفیت سلوک با بچّه‌ها داشتند آقای حدّاد با آن مخدّره صحبت می‌کردند که انسان نباید آنها را اذیت کند، نباید اضافه بر آنها تنبیه کند، تنبیه جا دارد، هر چیزی جای خود دارد، انسان باید با آنها مماشات کند با آنها راه بیاید و مخصوصاً که اگر فرض کنید که اولاد انسان سید باشد آن موقعیتش دقیق‌تر است و حسّاس‌تر است راجع به اینها داشتند به آن مخدّره داشتند مطالبی می‌فرمودند. بعد فرمودند: یک روز مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه ایشان آمده بودند کربلا و ما در خدمت ایشان داشتیم حرکت می‌کردیم پیاده می‌رفتیم تا رسیدیم به اتفاق به در منزل در این موقّع آن دختر خردسال ما که ایشان بحمد اللَه الآن حیات دارند می‌فرمودند: که این دنبال ما راه افتاد و این دامن ما را گرفت، لباس ما را گرفت، لباس بلند می‌پوشیدند از این لباس عربی می‌پوشیدند و ول هم نمی‌کرد هِی گریه می‌کرد که ما این را با خودمان ببریم. در این موقع من عصبانی شدم از این اصرار و سماجتی که دارد این دختر بچّه می‌کند گفتم که: یک عبارتی را به اصطلاح به کار بردند حالا ... گفتند که به آقای قاضی: آقا اجازه بدهید من این را بیندازم توی خانه مثلًا حالا یک عبارتی، خلاصه، ایشان می‌فرمودند: تا من این عبارت را گفتم مرحوم قاضی ایستاد و رگهای گردنش متورّم شد و رو کرد به‌من با یک غضب شدید، یک غضب شدید، گفت: به چه حقّی تو به اولاد رسول یک همچنین جسارتی کردی، یک همچنین نسبتی ور داشتی دادی، به چه حقّی یک همچنین البتّه حالا منظور ایشان نه این که چیز باشد، بالآخره بچّه بوده حالا تعبیر آوردند، فرقی نمی‌کند از این نقطه نظر بین سید و بین غیر سید فرق نمی‌کند. بچّه، بچّه معصوم است دیگر به چه حقّی این کار را کردی؟ برای چه این کار را کردی؟ به چه اجازه‌ای تو دخالت کردی در مِلک خدا و در تصرّف خدا یک همچنین چیزی انجام دادی؟ ایشان می‌فرمودند: خیلی ایشان عصبانی شد و با ما صحبت نکرد تا یک به اصطلاح مدّتی و بعد دیگر ما عذرخواهی کردیم که آقا ببخشید ما بد کردیم و اینها ایشان کم کم آرام شد. ببینید! این روش، روش بزرگان است، این روش، روش اولیاء خداست، اینها متملّق نیستند اینها نمی‌آیند برای خود نمایی این مطالب را بگویند. مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه در اینجا دارد شاگردش را دارد ادب می‌کند، شاگردش را دارد تربیت می‌کند؛ می‌گوید: تو خیلی بخواهی ادّعا بکنی تو خودت حرف بزن به بقیه چکار داری؟ حالا چون دختر تُست تو هر حرفی می‌توانی بهش بزنی؟ حالا چون این فرزند تست تو هر نسبتی را می‌توانی به او بدهی؟ ما باید مواظب باشیم به فرزندانمان جوری برخورد نکنیم که تعدّی در مِلک خدا به وجود بیاید. مسأله تربیت یک مسأله دیگریست. امّا انسان پا را از گلیم خود بیرون بگذارد خدا جلوی انسان را می‌گیرد و انسان را مورد عتاب و

خطاب قرارمی‌دهد. راجع به این فقره که ما فقط امروز شروع کردیم راجع به این مسأله مطالب زیاد است و ان‌شاءاللَه به جلسات بعد اگر خداوند توفیق داد موکول می‌کنیم.

ایام رجب نزدیک است و همان طوری که دأب و دِیدَن مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بود قبل از ماه رجب ایشان یک مطالبی را می‌فرمودند. دوستانشان را جمع می‌کردند و راجع به اهتمام ماه رجب ایشان مطالبی را می‌فرمودند. آن چه را که من بدون توجّه به روایات و احادیثی که در فضیلت ماه رجب آمده است از تجربیات شخصی خودم با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه و سایر بزرگان به یاد دارم این است که در تمام ایام سال به این ماه رجب از همه شهرها و ماهها اهتمام بیشتری داشتند ایشان. حتّی از ماه رمضان هم اهتمام این بزرگان به ماه رجب بیشتر بود و عبارت ایشان این بود که ماه رمضان برای عامّه مردم انفَع است و نَفع بیشتری دارد ولی ماه رجب برای خصوص سالکان الی اللَه این نفعش از ماه رمضان بیشتر است و تأثیراتی که در ماه رجب بر نفس وارد می‌شود آن تأثیرات تأثیرات عمیق‌تریست، تأثیرات زیر بنایی تریست از آن چه که در سایر ایام اللَه که شعبان و رمضان و یا فرض بکنید که در آن ذی‌القعده به خصوص دهه اوّل ذی‌الحجّه که بسیار آن جَلوات و جَذبات خاصّی دارد در آن عُشر اوّل ذالحجّه، این ماه رجب از همه آنها مهمتر است و خود ایشان هم در ماه رجب یک تغییراتی داشتند، ایشان به طور کلّی در زندگیشان، در اعمال شخصی خودشان و توصیه به مراقبت بیشتری‌می‌کردند به رفقایشان و به دوستان و می‌فرمودند: ماه رجب ماه الهی است، در ماه خدا غیر خدا را نباید انسان داخل کند، مراقبه‌اش را در این ماه باید بیشتر کند، کلامش را در این ماه باید منضَبطتر قرار بدهد، هر حرفی را نزند، هر مطلبی را نگوید، حتّی مسائل عادی، حرفهای عادی، اینها در این ماه مضرّند. هر چه در این ماه حالت سکوت و حالت سکون و آرامش بیشتر باشد واردات بیشتر خواهد شد و هر چه نه، حالت تشویش و اضطراب، ملائکه در جایی که تشویش و اضطراب است نمی‌آیند، ملائکه در جای سکون و آرامش می‌آیند، ملائکه در جایی که دائماً محلّ جَوَلان فکر و تخیلات و خیالات ...؛ این آن را گفت، آن آن را گفت، این به من این حرف را زد، چرا آن نسبت به من این فکر را کرد؟ من این جوابش را بدهم، با این اینجور صحبت کنم اینها به درد ماه رجب نمی‌خورد. اگر شخصی با این تصوّرات و تخیلات داخل در ماه رجب بشود نصیبی نخواهد داشت. پس شرط اوّلی را که مرحوم آقا ذکر می‌فرمودند این است که انسان قلب خود را از هر چه که تا به حال با او بوده پاک کند و بدون این فایده ندارد، هیچ فایده‌ای ندارد. هر چه ذکر بگوید فایده ندارد، هر چه توجّه کند فایده ندارد، چرا؟ چون این توجّه و ذکر توجّه صوریست، توجّه عُمقی نیست، عُمق خراب است، عُمق در او تشویش است، عُمق در او هوا و هوس است، عُمق در او تکثّرات است، عُمق در او توغّل در کثرات است، فایده ندارد، فقط از یک صورت ظهور پیدا می‌کند و به همان صورت‌هم ختم می‌شود. پس بنابراین اوّلین کاری که سالک باید انجام بدهد این است که تصوّر کند در ماه رجب متولّد شده. بچّه‌ای که تازه

از مادر متولّد می‌شود دشمن دارد؟ هنوز کاری نکرده توی این دنیا، دشمن ندارد. آیا بچّه‌ای که از مادر متولّد می‌شود کسی راجع بهش حرف زده؟ کسی غیبتش را کرده؟ کسی فرض کنید که ...؟ نه، تازه هنوز متولّد شده و نه دوستی پیدا کرده، نه دشمنی پیدا کرده، نه کسی را زده، نه به کسی بی‌احترامی کرده، نه شخصی نسبت به او بی‌احترامی کرده، هیچی هیچ گونه ارتباطی نداشته که دیگر. انسان باید تصوّر کند که در ماه رجب متولّد شده و همچون بچّه که در قلب و در نفس او هیچ چیزی وجود ندارد. بچّه هیچی نمی‌فهمد فقط گرسنه‌اش بشود صدایش در بیاید برای شیر خوردن همین، و الّا هیچی نمی‌فهمد حتّی مادرش را هم نمی‌فهمد دیگر. البتّه یک احساس خاصّی دارد امّا .... دیگر نه کینه‌ای در بچّه است، نه بُغضی در بچّه هست، نه حَسدی در بچّه، نه حسابی هیچ هیچی نیست، فلهذا مرحوم آقا تعبیر می‌کردند بچّه تا چند ماه اصلًا فانی است، یعنی هیچ نوع تعلّق به کثرت در او نیست. اگر می‌خواهید نگاه به فنا کنید که در فنا چه خبر است. نگاه به بچّه شیرخوار کنید. کینه دارد؟ ابدا، نسبت به کی کینه دارد؟ حسد دارد؟ ابدا، بُغض دارد نسبت به کسی؟ ابدا، هر وقت گشنه‌اش بود گریه می‌کند، فقط همین. آدم فانی مگر غیر از این چیز دیگر است؟ نه در وجود او حقد است، نه حسد است، نه تعلّق به دنیاست، نه تعلّق به مادّه است، نه تعلّق به کثرات است، نه این را بگیرد، نه آن را بگیرد، نه نفعی الآن .... الآن فرض کنید که به یک بچّه بگویند: آقا! زلزله شد در فلان جا خراب شد؛ اصلًا نمی‌فهمد می‌گوید: بابا من گرسنم است شیرم را بدهید بخورم بخوابم. این چیه؟ می‌گویند: آقا فلان کس نماینده شد، فلان کس چیز شد. می‌گوید: آقا شیر من را بدهید بخورم، اینها مال خودتان، مبارک خودتان باشد. فقط نیازش در ارتباط با مبدأ محفوظ است و بقیه هیچ. آدم فانی فقط تعلّقش با مبدأ است و دیگر هیچ در نفس او نیست. منتهی فرق بین بچّه و بین فانی این است که بچّه وقتی که برمی‌گردد تازه برمی‌گردد توی کثرات یکی یکی هِی می‌آید سراغش، یکی یکی تعلّقات، فانی وقتی که بقا پیدا می‌کند دیگر همه را از دست داده. این فرق بین این دو و باید ما برگردیم به همان جا، به همان جایی که آمدیم.

ماه رجب ماه فناء فی اللَه است، ماه خداست، شهر اللَه است. پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: **الرَّجَبُ شَهْرُ اللَه وَ شَعْبَانُ شَهْری وَ رَمَضَانُ شَهْرُ امّتی**. رجب ماه خداست، شعبان ماه من است که منظور ولایت است و رمضان ماه امّت من است، ماه عموم امّت من است. یعنی یک ارتباط خاصّی بین نفوس و بین پروردگار در ماه رمضان هست که ماه امّت است. ولی رجب شهر اللَه است، رجب، ماه، ماه خداست. اینکه دارد رجب ماه خداست یعنی یک حالت خاصّی در ماه رجب برقرار است که از آن حالت خاصّ، اهل اللَه فقط استفاده‌می‌کنند، نه هر کس دیگر. استفاده‌های دیگران ضعیف است. اهل اللَه هستند که این ماه را می‌توانند درک کنند. یعنی جاذبه‌های مقام ربوبی و توحیدی و بارقه‌های توحیدی که سالک را زیر و رو می‌کند و تعلّق سالک را از همه چیز قطع می‌کند و او را فقط متوجّه به حقیقت توحید می‌کند و از همه آن تزئیلات و

فروعات و رشته‌ها و تعلّقات و ارتباطات می‌بُرد، آن در ماه رجب است. حتّی ماه رمضان هم این کار را انجام نمی‌دهد. ماه رمضان ماه رحمت است، ماه برکت است، ماه انبساط است، ماه غُفران است، خدا می‌بخشد همه را. آن عمل زیر بنایی مال ماه رجب است. به درد سالک بخشیدن گناه نمی‌خورد، بخشیدن گناه این یک چیزیست که ما اوّل چیزیست که انتظارش را داریم از ائمّه و از شُفعاء و بیایند شفاعت بکنند اینها. آنچه که به درد سالک می‌خورد حالت انبساط و اینها نیست، آنچه که به درد سالک می‌خورد حالت بهجت نیست، نه این که اینها بد است، اینها خیلی خوب است گیر کسی هم نمی‌آید، خیال نکنید ولی آنچه که بدرد آن سالک واقعی که رِندی که همه چیز را می‌خواهد در راه خدا ببازد و از همه چیز بگذرد و ژولیده و سر و پا برهنه فقط در حریم او بیاید دیگر در آنجا بخشش گناه و انبساط و بَهجت و اینها نیست آن یک آتشی را می‌خواهد که بزند به وجودش و او را خاکستر کند این بدرد سالک می‌خورد و این توی ماه رجب است. لذا می‌گویند رجب شهر اللَه است برای این که انسان آماده بشود برای ماه رجب اوّل چیزی را که مرحوم آقا دستور می‌دادند این‌اشتداد مراقبه بود. سالک باید مراقبه‌اش را زیاد کند، سکوتش را زیاد کند، ارتباطش را با افراد به حداقل مراوده و معاشرت برساند، با هر کسی صحبت نکند، نفوسی که گناه کار هستند در ارتباط با انسان اثر می‌گذارند، هر کدام یک اثری می‌گذارند خواهی نخواهی. رفتن هر جا و دیدن هر کس این برای انسان صحیح نیست. به عکس، زیارت مرضی، عیادت مرضی، رسیدگی به امور بیماران این سرعت می‌بخشد به حال انسان؛ صله رحم سرعت می‌بخشد؛ اگر بین دو نفر نقاری است انسان آن نقار را برطرف کند این اثر بسیار عجیبی دارد، بسیار اثر عجیبی دارد. بارها می‌فرمودند ایشان اگر شخصی اصلاح ذات البین را بکند، ممکن است بعضی از درهائی که به روی او بسته شده به واسطه این باز بشود، خیلی اثر عجیبی دارد، اصلاح ذات‌البین. اصلاح ذات‌البین یعنی انسان شیطان را از بین دو نفر بیرون کند و خدا را بیاورد جایش دیگر، این معنا معنای اصلاح ذات البین. خیلی ایشان تأکید داشتند روی این مسأله، مسأله مراقبه به اصطلاح در ماه رجب. و روایاتی که در این زمینه هست روایات زیاد است در اینجا یکی دو تا روایت را من عرض می‌کنم خدمت دوستان که از پیغمبر اکرم روایت شده که می‌فرماید: **انَ اللَه تَعَالی نَصَبَ فِی السَّمَاءِ السابِعَةِ مَلِکاً یقالُ لَهُ الدّاعی**. «خداوند متعال در آسمان هفتم این آسمان هفتم یک مسأله عجیبی است، نمی‌فرماید در آسمان اوّل یا دوّم یا سوم یا چهارم، می‌فرماید در آسمان هفتم که آن مقام تجلیات ذاتیست این در آنجا یک‌مَلکی را خداوند در آنجا قرار داده است که به او می‌گویند داعی یعنی کسی که می‌خواند، افراد را می‌خواند، صدا می‌زند» **فَإذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ ینادی ذلِکَ الْمَلِکُ کُلَّ لَیْلَةٍ مِنْهُ إلِیَ الصَّباحِ**. «وقتی که ماه رجب داخل می‌شود این مَلَک هر شب تا صبح صدایش بلند است» **طوبی لِلذّاکِرین، طوبی لِلطّائعین** «خوشا به حال آن کسی که در حال ذکر است، خوشا به حال آن کسانی که در حال اطاعتند» **یقُولُ اللَه تَعالی.** اینها را آن ملک دارد می‌گوید، ها این اختصاص به ماه رجب دارد **أنَا جَلیسُ مَن**

جَالَسنی. «من همنشین کسی هستم که او بیاید و خود را با من همنشین کند» **وَ مُطیعُ مَنْ أطاعَنی** «من اطاعت کسی را می‌کنم که او اطاعت مرا بکند» ببینید! خدا دارد می‌گوید من اطاعت می‌کنم **وَ غافِرَ مَنِ اسْتَغْفَرَنی.** «و می‌بخشم کسی که از من طلب بخشش کند» **الشَّهرُ شَهْری.** «این ماه، ماه من است» **وَ الْعَبْدُ عَبْدی** «این بندگان همه بندگان من هستند» **وَ الرَّحْمَةُ رَحْمَتی.** «رحمت هم اختصاص به من دارد» **فَمَنْ دَعَانی فی هذا الشَّهْرُ أجَبْتُهُ.** «کسی که بخواند مرا در این شهر او را اجابت می‌کنم» **وَ مَنْ سَئَلَنی اعْطَیْتُهُ.** «کسی که از من بخواهد به او می‌دهم» **وَ مَن اسْتَهْدانی هَدَیْتُهُ.** به این عبارت خیلی توجّه کنید «کسی که در این ماه از من طلب هدایت کند من او را هدایتش می‌کنم» یعنی تمام جملاتی که در اینجا هست یک طرف این یک فقره در اینجا یک طرف. ما در این ماه باید از خدا بخواهیم که خدا ما را هدایت کند، هدایت کردن یعنی موانع را از جلوی راه برداشتن، راه خود را مستقیم کردن و از خطرات حفظ کردن. **وَجَعَلْتُ هذَا الشَّهرُحَبْلًا بَینْی وَ بَیْنَ عِبَادی** «من این ماه را ریسمان بین خودم و بین بندگانم قرار دادم» **فَمَنِ اعْتَصَمَ بی وَصَلَ إلَیَ** «هر کسی که به این ریسمان چنگ بزند به من می‌رسد» این یک روایتی که در اینجا هست. روایت دیگری دوباره از پیغمبر اکرم در اینجا نقل می‌فرمایند که: تمام ملائکه در شب اوّل رجب تمام ملائکه آسمان و زمین، همه در خانه کعبه جمع می‌شوند در آن شب و در آنجا مشغول طواف می‌شوند. لذا مکّه و عمره رجبیه ثواب حج را دارد و بسیار مؤکّد است همانطوری که مرحوم آقا در روح مجرد شان فرمودند زیارت علی بن موسی الرضا علیهماالسّلام ثواب حج را دارد در ماه رجب و حتّی طبق آن روایاتی که نسبت به زیارت امام رضا علیه‌السّلام آمده خیلی روایات عجیب است. ما حتّی راجع به سیدالشهداء هم عجیب است که یک همچنین روایاتی نداریم یعنی با این خصوصیاتی که مثلًا سیدالشّهداء دارد روایات اکیده‌ای که همه ائمّه هم توصیه داشتند بر زیارت امام حسین علیه‌السّلام ولی عجیب این است که روایت زیارت علی بن موسی الرضا یک چیز دیگر است، بخصوص در ماه رجب و توفیق الهی نصیب هر کسی شده است که بتواند امام رضا علیه‌السّلام را در این ماه زیارت کند و از آن حضرت خلاصه بخواهد، ول نکند، بیاید یک زیارتی بکند و بگوید: خداحافظ شما و ...، نه، برود بچسبد و بگوید باید بدهی و تا ندهی ما نمی‌رویم از اینجا، امام رضا هم به خاطر این که خودش را راحت کند می‌گوید: خیلی خوب می‌دهیم، راهت می‌اندازیم.

قضیه‌ای من یادم آمد. یک شخصی رفته بود واقعاً انسان باید از این گونه مسائل عبرت بگیرد رفته بود خدمت علی بن موسی الرّضا آن هم در آخر عمرش. این قضیه را من از آن شخص بود در وقتی به یاد دارم که با عصا به زور در خیابان راه می‌رفت این شخص، این با عصا راه می‌رفت و به زور قدش خمیده و خلاصه پاش لب ... یعنی واقعاً از آن افرادی بود که مصداق پاش لب گور بود، مِصداق اینها بود و این رفته بود خدمت

علی بن موسی الرضا در یک همچنین وضعی و از حضرت کیمیا می‌خواست. اگر برای خودت می‌خواهی که خودت داری می‌میری، اگر برای دیگران می‌خواهی و دیگران هم خدایی دارند و رفته بود کیمیا می‌خواست. و بعد با یک عبارت غلاظ و شِداد که ای علی بن موسی الرّضا! تو را به جان مادرت فاطمه زهرا قسم می‌دهم که باید به من کیمیا بدهی، طلا بدهی، چه بدهی، کیمیا یعنی طلا دیگر، همین طلا، طلا بدهی. بعد حضرت به خواب یک شخصی آمده بود و گفته بود: بابا برو ما را از دست این نجات بده، بهش بگو تو چهار ماه دیگر میمیری، چی از ما کیمیای می‌خواهی؟ آن شخص هم رفته بود و اتفاقاً توی خیابان باهاش برخورد کرده بود و گفته بود تو از امام رضا کیمیا می‌خواهی؟ این خیلی خوشحال شده بود گفت: حتماً می‌خواهد به من بدهد، چون‌کسی اطّلاع نداشت دیگر. گفت: بابا حضرت دیشب به خواب من آمد گفت: بیا من را از دست این نجات بده، این ما را به مادرمان قسم می‌دهد، فلان می‌کند، چی می‌کند، چهار ماه دیگر تو می‌میری. چهار ماه دیگر هم مُرد. حضرت خواستند متنبّه‌اش کنند.

حالا شما ببینید این امام رضا علیه‌السّلامی که نشسته دم یک دریایی که این دریا انتها ندارد اقیانوس کبیر چیه؟ اقیانوس کبیر قطره‌ایست از آن دریا، واقعاً قطره است، حیف قطره. واقعاً اصلًا نمی‌شود اسم گذاشت. آن وقت این امام رضا با این دریا نشسته می‌گوید: هر چه بخواهید من می‌دهم آن وقت ما بلند بشویم برویم چه داعی‌هایی داشته باشیم، چه خواستهایی داشته باشیم، چه طلبهایی داشته باشیم. خجالت ندارد؟ فلهذا خودشان گفته‌اند: خودشان گفته‌اند که ما می‌دهیم حالا که گفتند باید پایش هم وایستند، ما هم می‌رویم و خلاصه به امام رضا علیه‌السّلام عرض می‌کنیم که شما به آن استکبار و أنانیت ما نگاه نکن، شما به آن بزرگواری و کرامت و عنایت بی‌کران و لطف بیکران و رحمت بیکرانی که خداوند برای شما قرار داده شما با او ما برخورد کن. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: **اللَهمَّ وَ آخِذْنَا بِعَفْوِكَ وَ لا تُؤاخِذْنَا بِعَدْلِكَ**. «خدایا با عفوت با ما برخورد کن و با عدلت برخورد نکن.» این ملائکه می‌آیند در کعبه و به دور کعبه طواف می‌کنند و خداوند به اینها خطاب می‌کند که: ای ملائکه من! از من بخواهید که هر چه می‌خواهید به شما عطا می‌کنم. ملائکه، اینها آدم‌های با مروّتی هستند. می‌گویند: در سالک، سالک باید رفیق باشد، با معرفت باشد، تنها تنها نخورد، خلاصه به یاد رفقایش هم باشد. این ملائکه اینها همه از سُلّاک حسابی هستند، برای خودشان دعا نمی‌کنند می‌گویند: خدایا! خواست ما از تو اینست که به افرادی که در این ماه روزه می‌گیرند و عبادت تو را می‌کنند حاجات آنها را بدهی. این خواست ملائکه است در شب اوّل ماه رجب. خداوند می‌فرماید که: من حاجت شما را برآورده کردم. این دیگر شمّه‌ای از آنچه که در این ماه بود ما عرض کردیم. روایت از پیغمبر اکرم است و عرض کنم که البتّه آنها هم بی‌حساب نمی‌گویند، که چون می‌دانند که به حساب خودشان هم نوشته می‌شود این هم در ضمن هم .... دنیا آقا! دنیای معامله است، دنیای معاملات است، آنها به خدا می‌گویند: خدایا! آنها را درست

کن، آنها درست کنند ما را درست می‌کنند. خلاصه علی ای حال امّا بالآخره. فلهذا مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی أعَلَی اللَه مَقامَهَ در این کتاب شریف المراقبات ایشان می‌فرمایند که: رعایت ادب و شکر نسبت به ملائکه این است که انسان در ماههای رجب بر ملائکه درود بفرستد حالا که آنها دارند برای ما دارند خلاصه پیش سلطان استدعاء می‌کنند و حاجات را پیش سلطان انسان هم یک تشکّری از آنها باید داشته‌باشد. این ماه ماه رجب است. روزه در ماه رجب بسیار مؤکد است و مرحوم آقا تمام ماه رجب را یا اکثرش را روزه می‌گرفتند در آن وقتی که حالشان مساعد بود. اذکار ماه رجب بسیار اذکار، اذکار مهمّی است و به دوستانشان تذکّر می‌دادند که از دعاهایی که در ماه رجب است بخصوص دعایی که از ناحیه حضرت آمده: **اللَهمَ إنِّ اسْئَلُكَ بِجَميعِ مَا يدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ امْرِكَ الْمَأمُونُونَ عَلَىَ سِرّك** این دعا در هر روز در ماه رجب خوانده بشود و بهترین وقتش هم بین نماز ظهر و عصر است که این بشود یا بین الطلوعین هم آن هم خوب است، و سایر از ادعیه که در ماه رجب هست مرحوم صاحب مفاتیح ایشان ذکر فرمودند، انسان از آنها غفلت نکند و حتّی اگر هر روز مؤفّق نمی‌شود برای روزه یک ذکری هست که آن را صد بار بگوید و به جای روزه، کسانی که معذور هستند خداوند از آنها قبول می‌کند. **سُبْحانَ الإلهِ الجَلیلِ سُبْحَانَ مَنْ لَا ینْبَغِی السَّبیحُ الّا لَهُ سُبْحانَ الْاعَزِ الْاکْرَمَ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ هُوَ لَهُ اهْلٌ** این بجای روزه حساب می‌شود.

مطلب دیگری را که مرحوم آقا ذکر می‌فرمودند راجع به اعمال شب اوّل جمعه ماه رجب است اوّلین شب جمعه ماه رجب که به او لیلةالرَّغائب می‌گویند. رغائب جمع رغیبه به معنای آن پاداشهای بسیار ارجمند و سَمین و گران سنگ. شبی است که بسیار مهّم است و همه اساتید تأکید داشتند بر این که شاگردانشان این اعمال امشب را همان شب لیلةالرغائب را آنها بجا بیاورند بین نماز مغرب و عشاء است و در مفاتیح هم هست که عرض کردم و خودشان هم این را می‌خواندند. البتّه یک اختلافی هست در این که چون پیغمبر اکرم فرمودند که: کسی که ماه رجب بر او وارد بشود در حالی که او پنج شنبه را روزه گرفته باشد و این اعمال را در شب جمعه بخواند کذا و کذا مسائلی که هست. سابق، من این طوری که به ذهنم می‌آید یک وقتی نظر مرحوم آقا خیلی وقت پیش البتّه در دوران طفولیت بود این بود که اگر شب اوّل ماه رجب مصادف شد با شب جمعه می‌بایست شب جمعه را، شب جمعه دوّم را شب لیلةالرّغائب انسان قرار بدهد به جهت این که از روایات این طور برمی‌آید که پنج شنبه خود همان ماه را روزه بگیرد. پس بنابراین پنج شنبه همانطوری که امسال ظاهراً اگر ماه دیده بشود پنج‌شنبه آخر جمادی قرار می‌گیرد و باید پنج‌شنبه دوّم باشد و خودشان یک وقتی، خیلی وقت پیش البتّه این قضایا مال سی سال پیش است که یا حدود بیست و پنج، شش سال پیش یادم است که همان شب جمعه دوّم را ایشان شب لیلةالرَّغائب قرار می‌دادند ولی بعدها من دیدم ایشان تغییر نظر دادند و همان شب اوّل را در صورت مصادف با شب اوّل رجب اوّلین جمعه را آن را لیلةالرَّغائب می‌فرمودند و آن چه را که خود من

هم استنباط می‌کنم از خصوصیات روایات و اینها این است که روایت در مقام أغلبیت و غلبه اکثریت آمده یعنی وقتی که می‌فرماید که کسی که ماه رجب در او داخل بشود و پنجشنبه او را روزه بگیرد، این در مقام اکثریت است، چون اکثر سنوات اوّل ماه رجب، شب جمعه نیست، حالا بر حسب اتّفاق در بین این همه احتمالات امسال شب اوّل جمعه درآمده امّا فرض کنید که بیست سال ممکن است شب یکشنبه و دوشنبه چون بالآخره شش شب از هفته هم وجود دارد، خیلی به حسب نُدرت اتّفاق می‌افتد. لهذا پیغمبر از این نقطه نظر غلبه اکثریت را داده‌اند و فرمودند که پنجشنبه را روزه بگیرید و الّا روزه گرفتن خود پنج شنبه در ماه جمادی همان روزه، همان خودش اثر را دارد چه فرقی می‌کند؟ در ماه رجب حالا به هر حال رجب بیشتر است اثرش امّا آنچه که اثر می‌گذارد آن روزه روز پنجشنبه هست که اثر می‌گذارد. علی ای حال توصیه من به دوستان و به رفقا این است که اگر ممکن است هر دو شب جمعه را این عمل انجام بشود یعنی هم شب جمعه‌ای که شب اوّل ماه رجب هست این عمل انجام بشود، چه طور که بعضی از بزرگان هم بر این مسأله تأکید دارند و می‌فرمایند که: دو شب را انسان این عمل را انجام بدهد، کلّ عملش هم نیم ساعت بیشتر نمی‌کشد، کلّ عمل لیلةالرَّغائب، کُلّش بیشتر از نیم ساعت طول نمی‌کشد. نمازیست که بعد از حمد یازده مرتبه **قل هو اللَه** و سه مرتبه **انّا انزلنا** چند مرتبه قل هو اللَه و بعد هم سر به سجده هفتاد مرتبه **سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلَائِکَةِ وَ الرُّوحِ** بعد دوباره می‌نشیند، دوباره بعد به سجده می‌رود، استغفار می‌کند و بعد در آن به اصطلاح هر حاجتی که از خدا هست می‌خواهد، در مفاتیح نوشته شده. تأکید بر این است که در هر دو شب جمعه خوانده بشود عَلی کُلِّ حال‌ماه بسیار مهمّی است و همین طور ماه شعبان و رمضان و این سه ماه خلاصه از نِعَم الهیست بر بندگانش که این سه ماه را پشت سر هم از ماههای متبرّکه قرار داده و دستورالعملی که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه به شاگردانشان می‌دادند همان دستور العملی است که مرحوم قاضی به شاگردانشان دادند و این دستورالعمل وجود دارد رفقا تهیه کنند و آن چه را که در آن نوشته شده است می‌توانند در این سه ماه عمل کنند، هر چه در آن دستور العمل مرحوم قاضی نوشته شده و ان‌شاءاللَه که امیدواریم خداوند ما را موفّق کند بر این که بتوانیم هر چه بیشتر از فیوضات و برکات این ماههای شریف متمتّع باشیم.

اللَهمَّ صَلّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمّد